

رقابت شاگرد با استاد

جووان مهجور کرمانی در میان شلوغی تهران با فرهنگ‌ها و آداب و رسوم متفاوت بیشتر به درون تنهایی خود پناه می‌برد. او هفت سال یعنی تا سال ۶۵ در پستوی کلاس استاد شجریان درس آواز می‌آموزد و اگر در آن ظهر پاییزی، استاد مشکاتیان نوازنده مشهور سنتور از پشت در اتاق شجریان صدای ایرج را نمی‌شنید شاید این حبس برای بسطامی طولانی‌تر هم می‌شد. ایرج زمانی پا به دنیای موسیقی کلاسیک می‌گذارد که استاد شجریان در آن بکه تازی می‌کرد و وسعت صدای ایرج برای هر آوازه خوانی یک رقیب سر سخت محسوب می‌شد و شاید شاگرد باید سال‌ها و سال‌ها آموزش می‌دید تا این برتری زیر سؤال نرود. استاد مشکاتیان بعدها در مصاحبه‌ای اینگونه می‌گوید: من در تعجب بودم که چرا شجریان به بسطامی اجازه نمی‌داد تا بخواند.



از همان روز که مشکاتیان ایرج را در دفتر شجریان کشف کرد، دست این آوازه‌خوان ساده دل کرمانی را می‌گیرد تا صدای روح بخش او را جهانی کند. از آن پس همکاری‌های ایرج بسطامی با گروه عارف به سرپرستی مشکاتیان آغاز می‌شود. کنسرت‌های پرطرفدار داخلی و خارجی آوازه خوان کرمانی، عاشقان موسیقی کلاسیک را سر و وجد می‌آورد. تمديد اجرا، برگزاری کنسرت‌ها در داخل و خارج برای بسطامی برعکس سایر همکیشان خود در آن روزها آن چنان آورده مالی نداشت.

بهترین خواننده بعد از انقلاب!

شهرام ناظری، خواننده سرشناس ایران درباره بسطامی می‌گوید: اگر بنا باشد از بهترین‌های خوانندگان پس از انقلاب مثالی بیاوریم ایرج بسطامی را نام می‌برم. او از ذوق ذاتی خاصی برخوردار بود و نقطه امید در عرصه آواز بعد از انقلاب محسوب می‌شد.

شاید مشهورترین آلبوم بسطامی که او را بر سر زبان‌ها انداخت آلبوم «رقص اشفته» با ترانه‌های «من مانده‌ام تنهای تنها» و در مجموعه «افق مهر» یا «ای خوشامست و خراب اندر خرابیات آمد» باشد. سیروس علی‌نژاد از خاطراتش با ایرج در تالار رودکی می‌گوید: از آن روزی که بسطامی در جمع گروه عارف غوغا کرد: «آواز آن روز بسطامی نفس‌ها را در سینه‌ها حبس کرده بود. وقتی شروع به خواندن کرد چنان مجلس را گرفت که همه از خود بی‌خود شدند. گوئی شجریان دیگری ظهور کرده بود. پرویز مشکاتیان آهنگساز می‌گوید: «اولین باری که برای اجرای کنسرت به آلمان



سفر کردیم پروفیسور رَشْرُ نَزْد من آمد و گفت عظمت صدای دوستت به اندازه عظمت ارگ بم است.» این تنها آلمانی‌ها نبودند که مسحور صدای ایرج شده بودند، هر کس پای آواز بسطامی می‌نشست از اعجابی می‌گفت که از جنس صدایی نو و تازه بود که نمونه‌ای تا آن روز کشف نشده بود. او تنها به خواندن فکر می‌کرد و در مسائل مالی و اجرایی کنسرت‌هایش دخالتی نداشت. شاید همین امر باعث شد، او تا آخر عمر در فقر و نداری زندگی کند.



مروری بر زندگی زنده یاد «ایرج بسطامی»

حنجره‌ای به وسعت ارگ بم!

هائیه شجاعی زند
روزشکر

بم شهر کوچکی در میان کویر لوت که بواسطه جغرافیا و وسعت بی‌انتهایش مردمانی صبور و قانع تربیت می‌کند. آرامشی که گاه آدمی را در سکوت خود به انزوای درونی فرا می‌خواند. ایرج بسطامی در دل همین کویر در سال ۱۳۳۶ از یک خانواده هنرمند چشم به جهان گشود. هر یک از اعضای خانواده او، از جد پدری گرفته تا پدربزرگ و پدرش در زمینه خواندن آواز و نواختن سازهای مختلف تجربه داشتند. تولد و رشد ایرج در چنین خانواده‌ای به همراه استعداد ذاتی‌اش موجب شد که او از پنج سالگی به خواندن آواز علاقه نشان دهد. صدای خوب او، عمویش را که موسیقی می‌دانست سر و وجد می‌آورد تا به او کمک کند ردیف‌های آوازی را فرا بگیرد. ایرج خیلی زود مورد توجه موسیقیدانان نامی کرمان مانند زنده یاد حسین سالاری قرار می‌گیرد و بواسطه همین آشنایی بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷، زمینه‌ای فراهم می‌کند تا به کلاس آواز استاد شجریان معرفی شود. استاد شجریان که در عرصه آواز کلاسیک ایران سری در سرها داشت با شنیدن صدای ایرج، او را به شاگردی می‌پذیرد؛ آموزشی که سال‌ها او را در مسیر تهران تا کرمان مسافر می‌کند تا در جلسات آموزشی استاد شجریان درس آواز یاد بگیرد، هر چند که خیلی زود این مسیر طولانی او را خسته می‌کند و این آغاز مهاجرت بسطامی به تهران می‌شود.



پایان گمنامی با مرگ!

بعد از مرگ بسطامی، جامعه هنری خواب رفته بیدار می‌شود و از زیر آوار، هنرمند فراموش شده خود را بیرون می‌کشد. برگزاری مراسم بزرگداشت و زبان تجلیل و تحسین از ایرج بسطامی هنوز بعد از ۲۰ سال نقل محافل هنری است؛ هنرمندی که تا زنده بود نام و نشانی نداشت و بعد از مرگش بی‌هیچ برجسته‌سازی، اسمش بر سر زبان‌ها افتاد. خواهر زنده یاد بسطامی هم بعد از مرگ برادر به فکر خدمت به برادر می‌افتد. یک مؤسسه موسیقی ایرانی در کرمان و شعبه دیگری در تهران تأسیس می‌کند. او می‌گوید آرامش من در این است که اگر در حیاتش نتوانستم به او خدمت کنم، حالا این کار را انجام می‌دهم. مؤسسه بسطامی با هدف آموزش موسیقی تأسیس شد و از میان اعضای هیأت امنای آن می‌توان چهره‌های مشهوری همچون حسام‌الدین سراج، شهرام ناظری و مسعود حبیبی را نام برد.

به نام او، به کام دیگران!

وسعت صدای بسطامی روح شنونده را جلا می‌داد. آوازهای او بر پایه سنتور بود و در «گام‌های بلند» مهارت ویژه‌ای داشت اما قرار نبود که نامش هم چون صدایش وسعت بگیرد، هر چند که در همان ایام، استادان موسیقی‌ای هم بودند که نام و نشان‌شان از حجم صدایشان هر روز وسعت بیشتری می‌گرفت. مرد کویری آواز ایران در بند این حاشیه‌ها نبود و جهانش در شعر و آواز خلاصه می‌شد. بسطامی طی ۱۴ سال فعالیت رکورد ۱۱ آلبوم را می‌شکند؛ رکوردی که برای او جز فقر و نداری آورده‌ای نداشت. مشهورترین اثری که ایرج بسطامی خوانده است، همان گل پونه‌های معروف او است که بعد از زلزله بم این تصنیف زبان حال مردم داغدار از زلزله می‌شود.



حسین ناهید آهنگساز و نوازنده برجسته‌تی که از دوستان ایرج بود درباره بسطامی می‌گوید: او وسعت صدای بسیار زیادی داشت و من صدایی در آن حد نشنیده بودم. کارهای او ماندنی است، چرا که هم روی انتخاب شعر فکر می‌کرد و با دقت بسیاری انتخاب‌هایش را انجام می‌داد و هم اینکه با موسیقی و شعر زندگی می‌کرد و هیچگاه به خاطر مسائل مادی کار نمی‌کرد.

در فقدان تکیه‌گاه

روزهایی که ایرج راه‌های افتخار را می‌پیمود این برادرش نصرت‌الله بود که همچون کوهی دوست و حامی مالی و معنوی او محسوب می‌شد. روح حساس ایرج در کنار اقتدار برادرش جان می‌گرفت و این حمایت همه‌جانبه، آن دورا به شدت به هم وابسته کرده بود؛ علاقه‌ای که بعدها با مرگ زود هنگام نصرت‌الله، جهان ایرج را فرو می‌پاشاند؛ آشفته‌گی‌ای که هر خوشی را ناخوش می‌کرد. با مرگ نصرت‌الله، تنهایی ایرج بیشتر می‌شود. انزوا و درونگرایی او و حس تعهد به خانواده برادرش که سال‌ها همچون پدری از او حمایت کرده بود او را به دل کویر باز می‌گرداند. مرد کویری بار دیگر همشین طبیعت می‌شود تا در دامن آن تمرین آواز کند. دنیای هنر و موسیقی آن روزهای بسطامی با تمام شناختی که از او داشت هیچ‌گاه اجازه نداد تا نوای خاموش او در جهان موسیقی کلاسیک ایران آن طور که درخورش بود خودنمایی کند، هر چند که خودش هم به‌دلیل روح حساسی که داشت راضی نبود مصاحبه‌ای از او چاپ شود، اگر زلزله در سال ۱۳۸۲ بم را نمی‌لرزاند شاید هنوز هم دنیای هنر در خوابی عمیق هنرمندان خود را در گنجه فراموشی رها می‌کرد تا بالاسر صدایی نباشد که دکانش کم رونق شود.



و این ماجرا ادامه دارد...

ایرج بسطامی در تنهایی زیست و در تنهایی و فقر در زیر آوارهای خانه کاهگلی پدرش در بم جان داد. این درحالی است که متولیان عرصه هنر، همیشه حامی گروهی بوده و دسته دیگری را به حال خود رها کرده؛ آنهایی که قاب تبلیغی خوبی دارند همیشه همه امکانات مالی و معنوی را از آن خود کرده‌اند و دسته دیگر مظلومانه به دور از حاشیه و طلبکاری، در غربت و گمنامی با کم‌ترین امکانات کار خود را به بهترین نحو انجام داده‌اند.

بسطامی نمونه کاملی است از این بی‌مهری‌ها که هنوز بسیاری از هنرمندان خاموش این کشور به‌دلیل گمنامی از حمایت و امکانات محروم مانده‌اند.

